

متن مجری یادواره شهدا (۱)

امروز، آمده‌ایم تا نام آنان را زنده کنیم و از کرامات و سجایای شان سخن برانیم. آنان که پهلوانانی بی ادعا و عارفانی حق آشنا بودند.

کس چون تو طریق پاکبازی نگرفت
با زخم نشان سرفرازی نگرفت

زین پیش دلورا، کسی چون تو شگفت
حیثیت مرگ را به بازی نگرفت...

شهدا، شمع محفل بشریت اند! آری! آنان که با رفتن شان به ما درس آزادگی و غیرت و شجاعت آموختند؛ آنان که مردانه از جان گذشتند و تا آسایش و آرامش را به ما هدیه کنند.

هدیه به روان پاک تمام شهدا، از شهدای صدر اسلام، تا پهلوانان دشت کربلا، شهدای دفاع مقدس و شهدای مدافع حرم صلواتی مهدی پسند ختم کنید.

با درود بر پیشگاه مقدس حضرت ولی عصر (عج) و نیز با درود بر روان پاک بنیانگذار انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی (ره) و شهدای سرافزار اسلام، و با درود و سلام بر رهبر معظم انقلاب و آرزوی طول عمر پر عزت و پر برکت برای این ستوده‌ی بزرگوار.

و سلام و ستایش بر شما که پویندگان و جویندگان راه شهدایید. بر شما که شیفتگان، مشتاقان، محبان و رهروان راه آن عزیزان از خود گذشته و به خدا رسیده‌اید.

اینجانب عرض خیرمقدم دارم
محضر ارزشمند یکایک شما عزیزان و سروران بزرگوار. همچنین محضر محترم (در صورت داشتن مهمان ویژه، ابتدا نام ایشان و سمت سمت شان ذکر شود).

بسم رب الشهداء و الصدیقین

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا؛ بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

به نام خداوند مردان جنگ
که کردند بر دشمنان عرصه تنگ

به نام خداوند یاران دین
ز شک رسته مردان اهل یقین

به نام یلان محمد (ص) نژاد
که شد شورشان غبطه‌ی گردباد

علی صولتانی که در خون شدند
به یک نعره از خویش بیرون شدند

خراباتیان حسین (ع) آشنا
گرفته به کف رایت کربلا

متن مجری یادواره شهیدا (۱)

یادداشت شهید:

چه کسی می داند جنگ چیست؟
چه کسی می داند فرود یک خمپاره قلب چند نفر را می درد؟
جنگ یعنی سوختن، یعنی آتش، یعنی گریز به هر جا، به هر جا که اینجا نباشد، یعنی اضطراب که کودکم کجاست؟ جوانم چه می کند؟ دخترم چه شد؟
به راستی ما کجای این سوال ها و جواب ها قرار گرفته ایم؟
کدام دختر دانشجویی که حتی حوصله ندارد عکس های جنگ را ببیند و اخبار آن را بشنود از قصه دختران معصوم سوسنگرد با خبر است؟
کدام پسر دانشجویی می داند هویزه کجاست؟
چه کسی در هویزه جنگیده؟ کشته شده و در آنجا دفن گردیده؟
چه کسی است که معنی این جمله رادرک کند:
نبرد تن و تانک؟!
اصلا چه کسی می داند تانک چیست؟

چگونه سر ۱۲۰ دانشجوی مبارز و مظلوم زیر شنی های تانک له می شود؟
چگونه می توانیم درها را به روی خود ببندیم و چون موش درانبار کلمات کهنه کتاب لانه بگیریم؟
کدام مسئله را حل می کنی؟ برای کدام امتحان درس می خوانی؟ به چه امید نفس می کشی؟ کیف و کلاسورت را از چه پر می کنی؟
کدام اضطراب جانت را می خورد؟ دیر رسیدن به اتوبوس، دیر رسیدن سر کلاس، نمره گرفتن؟
دلت را به چیز بسته ای؟ به مدرک، به ماشین؟
به قبول شدن در حوزه فوق دکترا؟؟
صفایی ندارد ارسطو شدن؛ خوشا پر کشیدن، پر ستو شدن! آی پسرک دانشجو، به تو چه مربوط است که خانواده ای در همسایگی تو داغدار شده است؟ جوانی به خاک افتاده است؟
آی دخترک دانشجو! به تو چه مربوط است که دختران سوسنگرد را به اشک نشانده اند؟ و آنان را زنده به گور کردند؟

هیچ می دانستی؟ حتما نه...!!!

هیچ آیا آنجا که کارون و دجله و فرات بهم گره می خورد، به دنبال آب گشته ای تا اندکی زبان خشکیده کودکی را تر کنی؟ و آنگاه که قطره ای نم یافتی، با امیدهای فراوان به بالین آن کودک رفتی تا سیرابش کنی اما دیدی که کودک دیگر آب نمی خورد...
اما تو اگر قاسم نیستی، اگر علی اکبر نیستی، اگر جعفر و عبدالله نیستی، لااقل حرمه مباش که خدا هدیه حسین را پذیرفت و خون علی اکبر و علی اصغر را به زمین پس نداد.
من نمی دانم که فردای قیامت این خون با حرمه چه خواهد کرد...

یادداشتی از شهید احمد رضا احدی (با تلخیص)

رتبه اول کنکور تجربی سال ۶۴

دانشجوی پزشکی دانشگاه شهید بهشتی

متن مجری یادواره شهدا (۱)

حسن ختام:

آنجا که تویی راه گذر نیست مرا
جز دوری تو، غمی دگر نیست مرا
خواهم که به جانب تو پرواز کنم
اما چه کنم که بال و پر نیست مرا

خداوند متعال، انشالله بال و پر پرواز به
سمت شهدا و را به همه‌ی ما عطا کند.

دل‌تان به نور لطف خدا منور، مشام جانتان
به شمیم شهدا معطر، لطف روزگار بر
ایامتان مقرر و هر روزتان مظفر باد.
یا علی مدد! خدا یار و یاورتان.

آری! آن که در این کوره راه زمان راه گم
کرده است، ماییم! آن که در این تیره‌ی
شب به بیراهه رسیده است، ماییم!
ماییم که در این قیل و قال ایام، از خود نیز
غافل مانده ایم و در خود نیز گرفتاریم...
آری! شهدا زنده‌اند و شهدا مانده‌اند و ما
مرده‌ایم و ما رفته‌ایم...

اللهم الرزقنا توفیق الشهادة فی سبیلک...

رفتید ولی به یاد ما می مانید

در خاطر سرخ لاله ها می مانید

سرباختگان راه عشق ای شهدا

ما رفتنی هستیم و شما می مانید

مرا بالی است از پرواز مانده

قدمهایی است در آغاز مانده

شهیدان! دستهایم را بگیرید

منم همراه از ره باز مانده

شما حماسه سرودید و ما به نام شما
فقط ترانه سرودیم و نان در آوردیم

برای اینکه بگوییم با شما بودیم
چقدر از خودمان، داستان در آوردیم

و آبهای جهان، تا از آسیاب افتاد
قلم به دست شدیم و زبان در آوردیم...

از زخم شناسنامه دارند هنوز

در مسجد خون اقامه دارند هنوز

آنان همه از تبار باران بودند

رفتند ولی ادامه دارند هنوز...

متن ادبی:

شهید بزرگوار، سید مرتضی آوینی، چه زیبا
گفته است که: «پندار ما این است که ما
مانده‌ایم و شهدا رفته‌اند؛ اما حقیقت آن
است که زمان، ما را با خود برده است و
شهدا مانده‌اند.»